

# نشریه انجمن نجات

تابستان ۱۴۰۲







## عنوان

## فهرست مطالب

## صفحه

سی خرداد، چهل و دو سال بعد .....	۴
جدایی آقای بیجار رحیمی .....	۹
دوباره متولد شدم .....	۱۱
خواستار دادخواهی و محاکمه فوری سران فرقه رجوی .....	۱۴
باید به کسانی که فرقه ها را ترک کرده اند یاری برسانیم .....	۱۵
پیام اعضای شورای زنان آسیلا .....	۱۷
چشم انتظار دو جگر گوشه .....	۱۸
همه هم زندانی اند و هم زندانبان .....	۱۹
وحشت فرقه رجوی از جداشدگان .....	۲۰
هیچ وقت تو را فراموش نخواهیم کرد .....	۲۱
مغزشویی فرقه ای .....	۲۲
نقض ابتدایی ترین حقوق انسانی .....	۲۳
هلم دو ساله شد! .....	۲۴
۱۰ شهریور ۱۳۹۲ .....	۲۵
نماز و نیایش تروریست ها .....	۲۷
تجربه اسارت در فرقه مخرب .....	۲۹
کتاب ماهی و خنجر .....	۳۳
فرقه رجوی و ترور خانواده ها .....	۳۶
۳۵ سال در اسارت فرقه تروریستی مجاهدین خلق .....	۳۷
زن، بردگی و اسارت .....	۳۸
"خود" و "دیگری" .....	۳۹
ای کاش عباس پیش ما بود .....	۴۰
فرقه چیست؟ ... شاخصه های آن کدامست؟ .....	۴۱
رجوی: من اجازه ندادم کسی در سازمان اعدام شود .....	۴۳
عاطفه و نهاد خانواده .....	۴۴
عاطفه ممنوع .....	۴۶
دکتر تقی، دکتر شکنجه شده ها در اشرف .....	۴۸
تفاوت های اصلی بین بردگان قدیم با اعضای دربند در فرقه ها .....	۵۰



## سی خرداد، چهل و دو سال بعد

۳۰ خرداد ۱۴۰۲ نیروهای امنیتی و پلیس آلبانی وارد اسارتگاه اشرف ۳ شدند و با مقاومت گسترده نیروهای مجاهدین خلق و سد کردن راه پلیس روبرو گردیدند، عده ای از نیروهای سازمان در اثر درگیری با پلیس زخمی و یک نفر نیز کشته شد که این همه تلفات در اثر اقدامات خشونت آمیز نیروهای سازمان و دستورات غلط مریم رجوی بود.

... سازمان مجاهدین خلق ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ را یک نقطه عطف در تاریخ حیات خود می داند. اما قطعاً ۳۰ خرداد سال ۱۴۰۲ نقطه عطف بالاتری است که شرایط این سازمان را بیش از آن زمان تغییر می دهد چرا که آخرین کشور میزبان این سازمان، در حالی که هیچ کس دیگر مایل به پذیرفتن آن ها نیست، هم به این نتیجه رسید که حضور آنان در هر جا که باشند یک تهدید امنیت ملی است و این تنها نظر دولت های مختلف عراق نبوده است....

... به گفته ایرج مصداقی حمله پلیس آلبانی بر اساس حکم دادگاه و در پی توافق همه جانبه سران حکومت آلبانی (در نشست شورای عالی امنیت ملی به ریاست رئیس جمهور) صورت گرفت. بنا به اظهارات او دولت آلبانی رسماً اعلام کرده است که در کمپ اشرف ۳ اقدامات خلاف قانون صورت می گیرد و حکم قوه قضاییه کشور آلبانی بر اساس شکایت بیست کشور علیه سازمان مجاهدین خلق صادر شده است....

... برابر اطلاعیه های صادره از دوایر مختلف و ذی ربط آلبانی، پلیس این کشور قبلاً هم به این قرارگاه مراجعه کرده و قصد خود را دایر بر بازرسی از اماکنی که سوءظنی در مورد اقدامات خرابکارانه از طرف مجاهدین رجوی می رود، به مسئولین این قرارگاه جهنمی اطلاع داده بود که این مسئولین متوهم و خیره سر اجازه ورود پلیس یک کشور را به محلی که خاک آن کشور بوده و پلیس مکلف است که از کم و کیف سوء ظن های به وجود آمده سر در بیاورد و این امر از وظایف ذاتی پلیس در هر کشور مفروض است، نداده بودند و این امر نشان می دهد که پلیس این بار محکم کاری کرده و حکم بازرسی را از طرف دادگاه عالی مبارزه با تروریسم آلبانی دریافت کرده بود که متأسفانه مجاهدین خلق تا حال پشتنگرم به حمایت غرب، باز هم ممانعت از یک ورود قانونی کرده و با پلیس درگیر شدند و پلیس هم که در این گونه موارد، حلوا پخش نمی کند!



... تاکنون هیچ کدام از سران فرقه رجوی جرأت و جسارت ندارند که به آمریکا حمله لفظی کرده و اعتراض کنند، در عوض می گویند در یک ساخت و ساز بین دولت آلبانی و دولت ایران انجام گرفته است!

این حرف ها در زمانی بیان و مطرح می شود که دولت آلبانی در طی این چند سالی که مجاهدین خلق در آلبانی مستقر شده اند در دو نوبت سفارت ایران را تعطیل و بسته است، در طی آن اقدامات، سفیر و سایر کادر سفارت ایران را اخراج کرده اند و به شکلی توهین آمیز با افراد سفارت برخورد نموده اند. در زمانی این حرف ها گفته می شود که کوچک ترین مراوده ی سیاسی و اقتصادی بین دو کشور وجود ندارد، در زمانی این حرف ها گفته می شود که دولت آلبانی در حمایت از فرقه ی رجوی جدادگان از سازمان را به شدت در محدودیت و تنگنا قرار داده طوری که هنوز تعدادی از آنان در بازداشت قرار دارند و برخی را هم از آلبانی اخراج کرده اند!

... دیر زمانی است که رجوی و رهبران سازمان مجاهدین خلق بازیچه ی دست دولت مردان آمریکایی شده اند و آمریکا نیز هر از گاهی برای کشیده شدن گوش رهبران مجاهدین خلق و برای این که دست از پا درازتر نکنند و طناب پاره ننمایند باید گوشمالی به آن ها داده تا ولی نعمت خود را از یاد نبرند و بدانند که اگر حمایت آمریکا نباشد دقیقه ای توان ایستادگی را نداشته و ندارند....

... دولت آلبانی خدمتی به ایران نکرده است که احياناً تبتانی و زد و بند پشت پرده ای در کار بوده باشد، بلکه این کشور از امنیت ملی و حق حاکمیت خود دفاع کرده است. زمانی که مدیرعامل انجمن نجات مکرراً به دولت مردان آلبانی توجه می داد و این گونه تهدیدات را گوشزد می نمود تصور می شد که گویا دارد سنگ جمهوری اسلامی را به سینه می زند، حال آن که او به عنوان یک فرد با تجربه در امور روابط بین الملل و مسلط به ذهنیت رهبران مجاهدین خلق، طی ۷ سال گذشته تلاش می نمود تا آنان را نسبت به تهدید امنیت ملی که در کمین نشسته و ذاتی تمام فرقه های مخرب کنترل ذهن است آگاه سازد.

... سران سازمان ضد انسانی مجاهدین خلق با حرکات مشمنز کننده ای که در برابر پلیس آلبانی انجام دادند، بار دیگر چهره کریه خود را به جهانیان نشان دادند و رفتارهای غیرانسانی و ددمنشانه آن ها حاکی از این بود که صد در صد مواردی در داخل کمپ داشتند که نمی خواستند دست پلیس به آن ها برسد و ماهیت پلید آن ها رو شود! اما پلیس آلبانی برخی دستگاه ها و سیستم هایی که صرفاً برای



جاسوسی از آن ها استفاده می شد را با خود به محل پاسگاه دُرس بردند تا مورد ارزیابی قرار دهند....

... گروه تروریستی مجاهدین خلق هیچ ایدئولوژی جز دست و پا زدن برای بقا، آن هم به هر قیمتی، ندارد. آن ها در طول این سال ها ابزار کثیف زیادی در اختیار داشتند تا از آن برای این بقا استفاده کنند. آن ها قبلاً برای این که نوکر و در خدمت صدام باشند کردها را قتل عام می کردند، حالا برای رسیدن به برخی اهداف شوم خود آن ها را برادر خود می نامند! قبلاً از پلیس آلبانی به خاطر تامین امنیتشان تشکر می کردند، ولی امروز آن ها را فاشیست هایی می دانند که به آن ها حمله ور شده اند. این گروه همان هایی بودند و هستند که به خاطر پول و وعده های پوچ به کشور خودشان حمله ور شدند و هموطنان خود را کشتند. آن ها از این که در خدمت صدام حسین باشند و به عنوان نوکر و فرمانبردار با او همکاری کنند احساس رضایت می کردند. آن ها در واقع راهزن هایی هستند که غارت کشورشان را جایگزین انقلاب و ایدئولوژی های آن کردند....

... بعد از عملیات پلیس و درگیری بین ساکنین اشرف ۳ و پلیس یک مناسبات دیگری بین دولت آلبانی و رهبران مجاهدین خلق شروع شده است که بیشتر شبیه مناسبات داغین (داغان یا داغون) یک مستاجر و صاحبخانه اش می باشد که مطمئناً چنگی به دل نخواهد زد.

هر کدام از طرفین تلاش کرده و می کنند تا دیگری را به نقض حقوق اولیه متهم کرده و از خود دفاع کنند، ولی قدر مسلم این که حق با پلیس بود زیرا حکم قضایی داشتند و رهبران سازمان نه تنها در مقابل پلیس بلکه در مقابل حکم قضایی هم ایستادگی کردند که خشم افکار عمومی آلبانی را هم برانگیخت! زیرا شهروندان از خود سؤال می کنند که این ها (مجاهدین خلق) چه کسانی هستند که در مقابل پلیس که حافظ امنیت کشور ما است ایستادگی کرده و با پلیس درگیری فیزیکی ایجاد کرده اند؟!

یعنی این که نه تنها روابط بین مجاهدین خلق و دولت مردان آلبانیایی به هم ریخته است بلکه مردم آلبانی نیز دچار شوک شده اند و تصوراتشان تغییر می یابد و اگر تا به حال به چشم نیروهای در تبعید به مجاهدین خلق نگاه می کردند حال به این نتیجه خواهند رسید که عملکرد آنان بیشتر به یک گروه تروریستی می خورد تا نیروهای وطن پرست و در تبعید!...

پلیس آلبانی روز پنج شنبه ۸ تیرماه در مقابل قرارگاه اشرف ۳ گروه مجاهدین خلق مستقر شد و کنترل عبور و مرور در ورودی آن را به دست گرفته است.



... خانواده های نجات و اعضای فعال انجمن نجات، روز جمعه نهم تیرماه، تجمعی گسترده جلوی سفارت ترکیه به عنوان حافظ منافع آلبانی شکل دادند تا صدای خود را از این طریق به گوش دولتمردان آلبانی برسانند، ضمن قدردانی از اقدام دستگاه قضایی و انتظامی آلبانی در کنترل مقر گروه مجاهدین خلق، همه خانواده ها درخواست ملاقات حضوری با عزیزان خود را داشتند. همچنین طوماری بلند تنظیم و همه خانواده ها پای آن را امضا کردند که دولت آلبانی و ترکیه را موظف می کرد که به هر ترتیب ممکن، این ملاقات را در اسرع وقت ممکن سازند....



... بسیاری از اعضای خانواده های چشم انتظار حاضر در گردهمایی، فرصت یافتند ضمن معرفی عزیزان خود که در کمپ اشرف ۳ اسیر حصارهای فرقه رجوی هستند و روایت کردن چگونگی ربوده شدن آن ها توسط عوامل فرقه، مراتب تشکر خود از دولت آلبانی را ابراز کنند و خواسته های بعدی خود از دولت آلبانی و مجامع حقوق بشری را اعلام نمایند.



... این خانواده ها همچنین در مصاحبه با خبرگزاری های مختلف از ظلمی که سال هاست سران سازمان مجاهدین خلق بر آن ها و هزاران خانواده دیگر روا داشته، سخن گفتند و ماهیت واقعی این فرقه را افشا کردند.

مهندس ابراهیم خدابنده گفت: "... دولت آلبانی به خواست سازمان مجاهدین خلق از ورود ایرانیان به آن کشور جلوگیری می کرد و ما امروز خواهان این هستیم که این ممانعت برداشته شود تا خانواده ها بتوانند به راحتی به آن کشور سفر کرده و سرنوشت عزیزان خود را در آنجا پیگیری نمایند...."





## جدایی آقای بیجار رحیمی

آقای بیجار رحیمی در تاریخ ۳۱ تیر سال جاری از یک فرصت به دست آمده استفاده کرد و خود را در تیرانا به اداره پلیس معرفی نمود و اعلام داشت که حاضر به بازگشت به اردوگاه سازمان مجاهدین خلق و ادامه دادن به شرایط برده داری نوین نیست و مایل است به انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی (آسیلا) بپیوندد. پلیس به او اطمینان داد که در امان خواهد بود و مسئولین سازمان مجاهدین خلق همان روز از این امر مطلع شدند. اسناد و مدارک این ماجرا قابل دسترس می باشد.

دو هفته بعد از این قضیه، سازمان مجاهدین خلق به جدایی آقای بیجار رحیمی واکنش نشان داد و سند زیر را در سایت های خود منتشر نمود که گویا حکم اخراج به او ابلاغ گردیده و از وی خواسته شده تا اردوگاه مجاهدین خلق را ترک نماید.

People's Mojahedin Organization of Iran (PMOI) سازمان مجاهدین خلق ایران

**ابلاغه اخراج و ترک قرارگاه مجاهدین**

تاریخ: ۹ مرداد ۱۴۰۲

درخواست عضویت و ثبت نام بیجار رحیمی در پایان دوره آزمایشی، به دلیل وضعیت شک برانگیز وی به ویژه ارتباطات و عضویت برادرش سرفراز رحیمی در وزارت اطلاعات که از این پیشتر در «ایران افشاگر» منتشر شده، مردود است.

اخراج بیجار رحیمی از این تاریخ ابلاغ و تأکید می شود در اسرع وقت قرارگاه مجاهدین را ترک کند. سوابق قبلی اخراج و تعهدات مکرر بیجار رحیمی برای ماندن در نزد مجاهدین ضمیمه است. نسبت به توطئه های اطلاعات رژیم و نیروی تروریستی قدس هشدار داده میشود.

معاونت پرسنلی

ابلاغه رحیمی



اگر به تاریخ حکم اخراج که در رسانه های فرقه رجوی درج گردیده است دقت کنید ۹ روز بعد از فرار آقای بیجار رحیمی صادر گردیده است. در زیر آن هم نوشته ی "ابلاغ شد" با امضا به چشم می خورد. امضا کننده تحت عنوان معاونت پرسنلی هم مشخص نیست که چه کسی است.

در این نامه وضعیت آقای بیجار رحیمی را شک برانگیز توصیف کرده و دلیل آن را ارتباطات و عضویت برادرش سرفراز رحیمی در وزارت اطلاعات عنوان نموده است. در کدام حزب و سازمان به یک فرد در یک اردوگاه بسته و دورافتاده به خاطر وضعیت برادرش که امکان هیچگونه ارتباطی با او را ندارد شک می کنند و بعد حکم اخراج برایش صادر می نمایند؟ این تنها دلیلی است که برای صدور حکم اخراج در این ابلاغیه عنوان گردیده است.

در این نامه سازمان مجاهدین خلق خود اعتراف می کند که به آقای بیجار رحیمی ابلاغ نموده که "تأکید می شود که در اسرع وقت اردوگاه مجاهدین خلق را ترک کند".

سازمان مجاهدین خلق او را به پاکستان و بعد به عراق و سپس به آلبانی برد و تمام مدارک هویتی او را گرفت و حالا با یک نامه، بدون این که پولی یا امکانی در اختیار او قرار دهد، او را راهی خیابان های ناشناخته می کند.

لازم به ذکر است که آقای رحیمی بعد از بیش از دو دهه جانفشانی برای مجاهدین خلق در حالی که تمام دوران جوانی خود را به پای این سازمان گذاشت و این مدت حق هیچ گونه ارتباط با خانواده را نداشت، تنها با لباس تن خود فرار را بر قرار ترجیح داد. او می بایست به زعم سازمان در سن بالا آواره کوچه و خیابان های کشور غریب شود. اگر آسیلا که تحت حمایت انجمن خانواده ها یعنی انجمن نجات می باشد در تیرانا نبود چه سرنوشتی در انتظار او بود؟

از همین یک ابلاغیه که در رسانه های سازمان مجاهدین خلق درج شده است می توان به میزان شیادی، دروغگویی و همچنین عمق ماهیت ضد بشری و طینت پلید رهبری آن پی برد.

آقای بیجار رحیمی از جهنم فرقه رجوی نجات یافت و ضمن تبریک به ایشان، خانواده ایشان و همچنین خانواده نجات و فعالان در آلبانی، امیدواریم که دیگر اسرای گرفتار در فرقه تروریستی رجوی هم به زودی زود پا به دنیای آزاد بگذارند.

عاطفه نادعلیان

## دوباره متولد شدم



اینجانب بیجار رحیمی از استان سیستان و بلوچستان شهرستان ایرانشهر متولد ۱۳۴۰ ابتدا با یک بلوچ آشنا شدم که وی وعده داد تا من را با کمترین هزینه برای شغل پردرآمد به اروپا ببرد.

من به او اعتماد کرده و پیشنهادش را قبول نمودم و از طریق مرز پیشین به کراچی رفتم و در یک هتل چند روزی سکونت داشتم. در آنجا یک خانم تلفنی با من تماس گرفت و گفت که ابتدا به عراق می روم و بعد از مدتی به یکی از کشورهای اروپایی فرستاده می شوم.

برای من یک پاسپورت جعلی درست کردند و از طریق مرز هوایی وارد عراق شدم. در فرودگاه بغداد دو لباس شخصی پیش من آمدند و گفتند که ایرانی هستند و من به همراه آن ها رفتم. وقتی به محل رسیدیم و از خودرو پیاده شدم دیدم همه نفرات لباس فرم نظامی به تن دارند!!!

پرسیدم اینجا کجاست؟ در جواب به من گفتند که آن محل اسمش قرارگاه اشرف است و مقر سازمان مجاهدین خلق در عراق می باشد.

پرسیدم که آیا از این طریق به اروپا منتقل می شوم؟ در جواب گفتند که فعلاً مدتی باید در آنجا بمانم تا به من زمان و نحوه رفتن را اطلاع بدهند.



من مدتی در محلی در قرارگاه اشرف که بعداً فهمیدم نامش بخش ورودی سازمان است مستقر شدم. بعد به من لباس فرم نظامی دادند. در بخش ورودی سازمان دیدم که نفرات دیگری هم مثل من و با همین وعده اعزام به اروپا برای شغل پردرآمد آورده شده بودند.

در بخش ورودی سازمان بودم که حمله آمریکا به عراق شروع شد. به من و دیگر نفرات در بخش ورودی گفتند که چون جنگ شروع شده باید قرارگاه اشرف را برای پراکندگی ترک کنیم.

ما را همراه با بقیه نفراتی که عضو سازمان بودند به خارج از قرارگاه اشرف منتقل کردند. بعد از اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف، مجاهدین خلق را متمرکز کرده و خلع سلاح نمودند و ما در اشرف ماندگار شدیم.

من همچنان موضوع رفتن به اروپا را پیگیری می کردم. بعد از مدتی به من گفتند که چون پلیس فرانسه به محل سکونت مجاهدین خلق در پاریس حمله کرده و تعدادی از جمله مریم رجوی را بازداشت نموده است رفتن من به اروپا مقدور نیست و منتفی است.

در این موقع من و تعداد زیادی از نفرات بلوچ که با این ترفند به سازمان آورده شده بودیم، اعتراض کردیم که هیچ جواب قانع کننده ای به ما ندادند. در نتیجه از آنجایی که کشور عراق ناامن بود مجبور شدیم در قرارگاه اشرف بمانیم.

در این مدت سازمان با بحث های روزانه ایدئولوژیکی، تشکیلاتی و سیاسی و نشست های طولانی کنترل ذهن تلاش می کرد تا ما را جذب نماید و با به کارگیری ترفندهای مغزشویی به صورت مستمر، بیست و یک سال ناخواسته در تشکیلات ماندم.

در این مدت خیلی مایل بودم تا با خانواده ام تماس بگیرم ولی سازمان چنین اجازه ای نمی داد و مسعود و مریم رجوی با نشستهای انقلاب ایدئولوژیک به نوعی تنفر و انزجار از خانواده را تبلیغ می کردند. آنان به صراحت می گفتند که دشمن اصلی یک مجاهد خلق خانواده اش است که راه زن و زندگی را برایش هموار کرده و مانع مبارزه او می شود.

به خانواده هایی که برای دیدار عزیزانشان به قرارگاه اشرف می آمدند ناسزا گفته و آن ها را الدنگ خطاب می کردند. لازم به ذکر است که متوجه شدم برادر کوچک ترم برای دیدار با من به مقابل قرارگاه اشرف آمده بود اما سازمان هیچ وقت به من اطلاع نداد. این موضوع را بعد از جدایی ام از سازمان و در ارتباط با خانواده بعد از سال ها فهمیدم.



بعد از این که به کشور آلبانی منتقل شدیم همچنان سازمان مجاهدین خلق مانع تماس من با خانواده شد و فشارها روز به روز بیشتر گردید. مغزشویی روزانه با عنوان نشست های انقلاب ایدئولوژیک و گزارش خوانی و نشست های عملیات جاری و غسل و سرکوب روانی همچنان با شدت ادامه داشت.

من که از تکرار مکررات اراجیف علیه خانواده که آرزوی دیدارشان را داشتم خسته شده بودم و برای خلاصی از این فشارهای روانی و رسیدن به این آرزو که حداقل یک بار با خانواده ام تماس بگیرم اقدام به فرار کردم.

اکنون که از سازمان مجاهدین خلق جدا شده و به آسیلا پیوسته ام و به خانواده ام وصل شده ام، احساس رهایی می کنم و از این بابت بی نهایت خوشنود هستم.

مانع جدی من برای فرار از سازمان این بود که مدام در داخل تشکیلات علیه انجمن نجات و آسیلا جوسازی می کردند. می گفتند که اگر پایتان را از مقر سازمان در آلبانی بیرون بگذارید گرفتار آسیلا می شوید و پلیس شما را دستگیر می کند که نهایتاً سر از زندان درمی آورید و مورد بدرفتاری قرار می گیرید. فرار من واقعاً دویدن به سمت تاریکی بود چون دیگر شرایط برده داری داخل سازمان قابل تحمل نبود.

من خود را به پلیس در تیرانا معرفی کردم که باید اذعان کنم در ابتدا ترس و واهمه زیادی داشتم. در اینجا لازم است از مقامات پلیس کمال تشکر را به عمل آورم که به من اطمینان خاطر دادند که در آسیلا تحت حمایت انجمن نجات و مهندس ابراهیم خدابنده در امنیت خواهم بود و آنچه در داخل تشکیلات علیه آسیلا گفته می شود کاملاً دروغ و برای ترساندن افراد است.

من در اولین فرصت با خانواده ام در ایران ارتباط گرفتم و متوجه شدم که جای درستی آمده ام و در آسیلا در امنیت و تحت حمایت خواهم بود. از اعضای گرفتار در اردوگاه سازمان مجاهدین خلق که خواهان جدایی و خروج هستند و می دانم تعدادشان زیاد است درخواست می کنم که فریب جوسازی ها و شانتاژ مسئولین سازمان را نخورند و خود را از آن جهنم نجات دهند و به پلیس مراجعه کنند و تحت حمایت انجمن های خانواده ها قرار گیرند.

## خواستار دادخواهی و محاکمه فوری سران فرقه رجوی

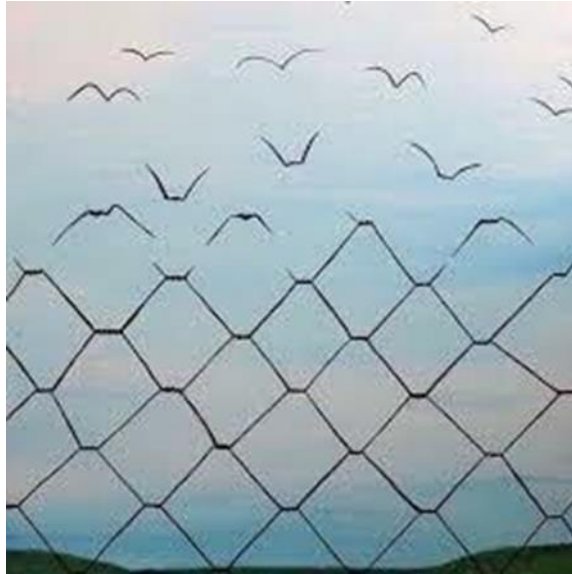


خانواده مرحوم ناصر محمدی

آقای ناصر محمدی از جمله سربازانی بود که در جنگ ایران و عراق توسط عناصر مجاهدین خلق در منطقه عملیاتی جنوب اسیر شد. ناصر به دلیل این که حاضر نشد در عملیات فروغ جاویدان علیه مردم و کشور خود بجنجد، از ناحیه پشت مورد اصابت قرار گرفت و جان باخت.

خانواده محمدی، سال هاست که پیگیر محاکمه عاملان این جنایت هستند و مصمم هستند تا نگذارند خون ناصر و ناصرها پایمال شود. آن ها در تجمع خانواده ها در مقابل سفارت ترکیه در تهران نیز در کنار دیگر خانواده ها حضور داشتند.

## باید به کسانی که فرقه ها را ترک کرده اند یاری برسائیم



ما نباید کسانی که فرقه را ترک کرده اند، به خاطر عضویت گذشته شان در فرقه، مورد سرزنش قرار دهیم. وظیفه ی ما یاری رساندن به آن هاست؛ در گام نخست کمک کنیم تا بتوانند نیازمندی های خود و خانواده خود را تأمین کرده و بار دیگر فرد مفیدی برای جامعه باشند. واقعیت این است که افراد رها شده از فرقه ها به یاری های فراوان مادی و روانی نیاز دارند.

هیچ کس قادر نیست که به تنهایی از یک فرقه ی مخرب جدا شده و بلافاصله زندگی معمولی خود را راه بیاندازد. باید به آن ها یاری داد تا صدمات جسمی و روانی خود را درمان کرده و با تکیه به آموزش ها و تجارب لازم برای کار و زندگی در جامعه، خود را بازسازی کنند.

فراموش نکنیم که ابراز محبت های گرم، صمیمانه و رفیقانه در بازیابی شخصیت صدمه دیده ی افراد جدا شده از فرقه، سخت ضروری و از اولویت درجه اول برخوردار است. آن ها تقریباً اعتمادشان را نسبت به همه چیز از دست داده اند، دشواری ها، نامالیمات و به خصوص دروغ ها و بی صداقتی هایی که در فرقه شاهد بوده و متحمل شده اند، آن ها را با نوعی عدم اطمینان و حتی عدم تعادل مواجه ساخته و به همین خاطر توان ریسک پذیری را نیز در آن ها به حداقل رسانده است.

با کمال تأسف باید گفت، گرچه بسیاری از آن ها به نظر بالغ و حتی مسن می آیند، اما گاه مانند کودکان به شدت محتاج تشویق و محبت هستند. آن ها باید دوباره بیاموزند که چگونه با دنیای رنگین خارج از فرقه

رو به رو شوند، کجا و به چه میزان به دیگران شک کرده و بترسند و کجا و به چه میزان اعتماد کرده و ریسک کنند.

از این رو، برای ارائه ی بهترین شیوه ی کمک به افراد جدا شده از فرقه ها، به سازمان های متعدد دولتی و خصوصی نیاز داریم که برای یاری به آن ها از تخصص لازم و آشنایی های همه جانبه به ویژه در امور انسانی برخوردار بوده باشند.

**کتاب فرقه های تروریستی و مخرب**

**نوعی برده داری نوین**

دکتر مسعود بنی صدر

صفحه ۶۵۰ - تنظیم از عاطفه نادعلیان

## فرزندم طعمه رجوی شد



**خانم خدیجه ملازاده ویشکاهی و مرحوم غلامعلی راهدار والدین منصور راهدار**

منصور راهدار سده ای از اعضای اسیر رجوی است که از یک خانواده زحمتکش گیلک در دوران دفاع مقدس به اسارت دشمن درآمد و عمر و جوانی اش را به دور از خانه و کاشانه گذراند. بیش از ربع قرن است که در اسارتگاه رجوی گرفتار شده است.





## پیام اعضای شورای زنان آسیلا

### خطاب به

### اعضای گرفتار در اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی

۱. برخی چیزها موقتی هستند، در حالی که خانواده دائمی است.
۲. خانواده برای ما وجود دارد. هیچ شخص یا سازمانی نمی تواند عاطفه یک خانواده را از بین ببرد.
۳. چرا باید حقوق بشر نقض شود!؟
۴. به چه حقی جلوی این نعمت (خانواده) که خدا داده است را می گیرید؟
۵. خانواده همه چیز است، همیشه در کنار شماست.
۶. اعضای گرفتار در اردوگاه اشرف ۳، خارج از اردوگاه زیباتر است، پس بیرون بیایید زیرا خانواده منتظر شما هستند.
۷. عشق واقعی ما در خانواده ما یافت می شود، اما نه در کنار کسانی که ما را از هر حق آزادی و زندگی محروم می کنند.

## چشم انتظار دو جگر گوشه



خانم زهرا کعب فلاحی مادر محمد و فاطمه رئیسوند از اعضای گرفتار در سازمان مجاهدین خلق می باشد.

وی با در دست داشتن عکسی از پسرش محمد رئیسوند خواهان رسیدگی دولت آلبانی گردید.

محمد رئیسوند که خود در برابر حمله مجاهدین خلق در عملیات مرصاد به استان کرمانشاه، به مقاومت و جنگ با آن ها پرداخته بود در سلسله ترفندهای سازمان پس از اتمام جنگ ایران و عراق و صلح بین این دو کشور با دسیسه به عراق در نهایت به اسارت در اشرف کشته شده می شود.

طی طرح پلید سازمان مجاهدین خلق به دستور شخص رجوی در جذب افراد جوان خانواده های اعضای گرفتار، سازمان با برنامه ریزی و هدف پلید اهریمنی از قبل طراحی شده در سال ۱۳۷۸، ایمیلی از طرف محمد به خواهرش فاطمه زده می شود مبنی بر درخواست دیدار با مادر و خانواده اش. به این ترتیب فاطمه رئیسوند به همراه مادر و دایی خود جهت ملاقات با محمد روانه عراق می شوند. فاطمه که در آن زمان در سن جوانی بود و به عنوان کارمند با حقوق و مزایای مکفی مشغول کار بود در کمال ناباوری و حیرت مادر و دایی اش در تور تشکیلات عنکبوتی رجوی گرفتار می شود و با حيله و ترفند در آنجا ماندگار می گردد.

خانم کعب فلاحی که به همراه برادر خود تلاش فراوانی جهت نجات دخترش می کند وقتی با تهدیدهای سازمان به پشتیبانی و حمایت دولت وقت عراق روبرو می شوند با دلی شکسته به ایران بازمی گردند.

## همه زندانی اند و هم زندانبان

اشرف ۳ مکانی است که اعضای مستقر در آن مانند ربات عمل می کنند زیرا همواره مغزشویی می شوند، رهبران فرقه رجوی با نشست های عملیات جاری و غسل هفتگی ۲۴ ساعته افراد را به لحاظ ذهنی تحت کنترل دارند. افراد از خود هیچ گونه اراده و اختیاری ندارند، مجبورند مانند برده هر چه به آن ها دیکته می شود را تکرار کنند یا هر مسئولیتی به آن ها می دهند را کورکورانه انجام دهند.

در اشرف ۳ آن هایی که از مقررات سرپیچی می کنند به شدت تنبیه می شوند. با برگزاری نشست های جمعی شخصیت فرد مورد نظر را می شکنند، صد نفر یا دویست نفر در یک نشست به فرد حمله ور می شوند و هر کدام حرف هایی را با لحن بسیار تند و با داد و فریاد و همراه با توهین و تهمت و تهدید نثارش می کنند.

محدودیت ها در اشرف ۳ بسیار زیاد است. اعضای دربند به جز سیمای دروغین، دسترسی به خبرهای بیرونی ندارند. اگر اعضا برای کار فرقه رجوی از اینترنت استفاده کنند بالای سر هر کامپیوتر یک نفر مراقب می گذارند تا آن عضو به جز کاری که به او سپرده شده را انجام ندهد.

در اشرف ۳، اعضا حق ارتباط با خانواده را ندارند، نه حق دارند تماس بگیرند و نه حق دارند نامه ای برای خانواده خود بفرستند. رهبری فرقه ارتباط با خانواده را مرز سرخ قلمداد کرده و به خانواده ها توهین می کنند. در واقع اشرف ۳ تنها زندانی است که زندانیان حق ارتباط با خانواده را ندارند. زندانی است که هیچ فرقی بین زندانی و زندانبان نیست، مسئولیت اعضای فرقه دو شیفته است و نمونه ی آن را هیچ جای دنیا نداریم.

در مدار بسته ی اشرف ۳ تنها یک کار آزاد است و هیچ محدودیتی ندارد و آن مدح و ثنای مسعود و مریم رجوی است. در این رابطه مسئولین کیف می کنند و می گویند فلانی در رهبری ذوب شده است.





## وحشت فرقه رجوی از جداشدگان

۱- جداشدگان از فرقه مجاهدین خلق به یک حقیقت غیر قابل انکار تبدیل شده اند و تمام اقدامات ناجوانمردانه رجوی ها برای خاموش کردن صدای آن ها نه تنها جواب نداده بلکه این صدا روز به روز رساتر شده تا جایی که به رسانه های بین المللی هم رسیده است.

۲- به رسمیت شناختن جداشدگان و دادن تریبون به آنان برای آن که حقیقتی که در درون فرقه مجاهدین خلق شاهد آن بودند را بیان کنند، یکی از پادزهرهای ضد فرقه گرایی است و برای رجوی ها غیرقابل تحمل می باشد.

۳- رجوی ها از جداشدگانی که لب به گفتن حقیقت می گشایند وحشت دارند و سعی می کنند با تهمت و افترا حقیقت کلام آن ها را تحت الشعاع قرار بدهند و اذهان را از آن منحرف کنند. این حملات از موضع ضعف است و نه از موضع قدرت و نشان دهنده هراس رجوی ها از افشا شدن حقیقت درباره فرقه شان می باشد.

۴- بازی رجوی ها با کلمه آزادی آن هم در شرایطی که به رسانه های بین المللی تنها به این دلیل که با یک جداشده صحبت کرده است حمله می کنند و می خواهند صدای آن را خاموش کنند، دیگر خریدار ندارد و برای همه روشن شده که آن ها دشمن آزادی هستند.

۵- رجوی ها در مقابل افشاگری های جداشدگان حرفی برای گفتن ندارند و خلع سلاح هستند. اما به این دلیل که نه می توانند جواب افشاگری های جداشدگان را بدهند و نه منطقی دارند که بر سر موضوع اصلی صحبت کنند، به حربه کهنه تهمت زدن و لات بازی و تهدید روی می آورند.

۶- صدای جداشدگان چهار ستون رجوی ها را به لرزه درمی آورد، ای کاش رسانه ها صدای آنان را بیشتر منعکس کنند.

ایرج صالحی

## هیچ وقت تو را فراموش نخواهیم کرد



آقای محمدمهدی ثابت رستمی در دوران خدمت سربازی در سال ۶۰، اسیر رژیم بعثی عراق شده و هم اکنون ۴۲ سال از اسارت او در سازمان مجاهدین خلق می گذرد.



از راست حسین ثابت رستمی و مادر و پدر محمد مهدی ثابت رستمی



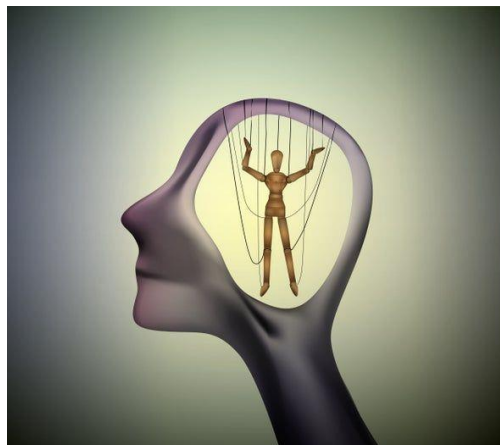
## مغزشویی فرقه ای

... پدری می گفت: "بعد از سرنگونی صدام، پسرم با ما تماس گرفت. ما از این که بعد از سالیان طولانی صدای او را شنیدیم بسیار خوشحال شدیم. اما در ادامه تماس، پسرم گفت می خواهد به اروپا برود ولی از نظر مالی مشکل دارد و از ما خواست تا پولی برای او بفرستیم تا بتواند به اروپا برود. من خیلی خوشحال شدم که پسرم چنین تصمیمی گرفته است. چند روز بعد پول قابل توجهی را آماده کرده و شادمان از این که به زودی پسرم زندگی جدیدی را شروع می کند، این پول را به شماره حسابی که پسرم گفته بود فرستادم.

تا مدت ها منتظر بودیم که پسرم تماس بگیرد اما خبری نشد تا این که یک روز نیروهای امنیتی با ما تماس گرفته و خواستار حضور ما در محل کارشان شدند. در آنجا به من گفتند که شما به حساب سازمان مجاهدین یا همان منافقین پول واریز کردید و به این دلیل متهم هستید. تازه متوجه شدم که چه اشتباه دردناکی کردم و نادانسته درگیر یک پرونده امنیتی شدم. هر چند مشکلاتی برای من ایجاد شد اما وقتی ماجرا را توضیح دادم و آن ها نیز در پیگیری هایی که انجام دادند فهمیدند که آنچه می گویم حقیقت است، مشکلاتم برطرف شد."

واقعیت ماجرا نیرنگ رجوی ها برای سرکیسه کردن خانواده هاست. حتی عضو اسیر در فرقه خیلی از همه ماجرا خبر ندارد، او در یک فرقه مخوف از دنیا قطع شده و تحت القای مغزشویی های مستمر قرار دارد و نیاز به کمک دارد تا بتواند از این فرقه نجات پیدا کند.

ایرج صالحی - مازندران





## نقض ابتدایی ترین حقوق انسانی



**آقای حمید آق آتابای که ۳۵ سال در تشکیلات مجاهدین خلق اسیر بوده می گوید:**

**هیچ** عضو یا کادر مجاهدی نیست که یک تلفن ساده داشته باشد.

**هیچ** عضوی حق تماس با خانواده را ندارد.

**هیچ** عضوی که پس از سال ۱۳۶۸ به سازمان پیوسته حق ازدواج نداشته و طلاق در این تشکیلات اجباری بوده است.

**هیچ** مجاهد خلقی که روزگاری با نیت پاک آزادی برای ایران و ایرانی به آن ها پیوسته حق انتخاب زمان خوابیدن، بیدار شدن و خوردن را ندارد.

**هیچ** مجاهدی مگر با اجازه سران خائن سازمان حق خارج شدن برای روحیه و رفاه را ندارد.



## هلما دو ساله شد!

سلام به دوستان و آشنایان و همراهان گرمی که همواره ما را با پیام ها و دیدارها و دعاهاى خیرتان بدرقه کرده اید، مخصوصاً عزیزانی که ارادت خاص خود را نسبت به هلما جان نشان می دهند.

از همین جا از تمام عزیزانی که دو ساله شدن هلما جان را به شکل های مختلف تبریک گفتند سپاسگزارم، امیدوارم که خداوند خانواده های شما را در کنف حمایت خودش بگیرد و همواره شاد و تندرست باشید.

معتمد که دخترم "هلما" هدیه خاص خداوند به من و همسر و کل خانواده مان است. تا قبل از به دنیا آمدن هلما هرگز فکر نمی کردم که صاحب فرزند بشوم، ولی گویا سرنوشت چیز دیگری را برای من رقم زده بود، البته بهتر است بگویم حتماً که حکمت خاصی الهی بود که این گونه سرشته شود. کما این که فکر نمی کردم روزی از دام رجوی رها شده و به زندگی معمول انسانی بازگردم و حتی ازدواج کنم و تشکیل خانواده بدهم. اما گویی به لطف خدا سرنوشتم طور دیگری رقم خورده بود.

اکنون من و همسر عزیزم روزانه شاهد بزرگ شدن هلما جان هستیم. شیطنت ها و دلربایی ها، زیبایی های خداوندی و هر آنچه که یک پدر و مادر را از خود بی خود می کند. هر لحظه به زیبایی هایش افزوده می گردد و ما این ها را از نزدیک رصد کرده و زیر ذره بین می بینیم.

بعضاً با خودم حرف می زنم و بهتر بگویم با خدا درد دل می کنم، این که بعد از این چه خواهد شد؟ ولی یک چیز تسلی بخش و آرام کننده بوده و از نگرانی هایم می کاهد و آن یاد خدا می باشد. حق تعالی خودش این بچه را هدیه داده و حتماً که به لطف و کرم لایزال خودش او را در مقابل آسیب ها و صدمات و خطرات و گزندهای روزگار حفظ و حراست خواهد نمود.

خداوند یار و یاورتان باد - بخشعلی علیزاده





## ۱۰ شهریور ۱۳۹۲

**مصطفی بهشتی:** حوادث ۱۰ شهریور ۹۲ توسط شخص مسعود رجوی رقم خورد. رجوی پیش از این حوادث از حمله باخبر بود اما جان اعضای گروهش برای او ارزشی نداشت. مسعود رجوی اعضای گروه خود را به گونه ای در حبس نگه داشته است که هیچ کس اجازه پرسش درباره وقایع را ندارد و حتی خانواده های اعضای کشته شده نمی توانند علت مرگ فرزندان خود را پیگیری کنند.

**ابراهیم مرادی:** من به عنوان عضو پیشین مجاهدین خلق و یک کرد ایرانی از عدم مقبولیت مسعود رجوی در میان کردهای ایران و عراق می گویم و علت آن را جنایتکاری و جاه طلبی شخص مسعود می دانم. به عقیده من رجوی به دنبال قدرت مطلقه است و خود را پاسخگوی هیچ کس نمی داند.

**محمد رضا صدیق:** من که بیش از ۲۰ سال از عمر خود را در فرقه تروریستی رجوی گذرانده ام در زمان کشتار ده شهریور در کمپ لیبرتی ساکن بودم. رجوی از آسیب دیدن اعضای خود ابراز رضایت می کرد و همواره به دنبال خون بیشتر بود. در جریان وقایع ۶ و ۷ مرداد، ما چوب می خوردیم و رجوی قهقهه می زد!

**خلیل انصاریان:** حفاظت از اموال باقیمانده در کمپ اشرف، بهانه ای بود که مسعود رجوی برای حفظ اشرف به کار بست. "نیت شوم" رجوی این بود که با این کار به مقامات عراقی نشان بدهد که ما از اشرف خارج نشده ایم و قصد بازگشت داریم.



نگه داشتن آن ۱۰۱ نفر در قرارگاه اشرف توطئه رجوی بود اما در آن زمان اعضا به دلیل مغزشویی شدن هر توجیهی را از او می پذیرفتند. دولت عراق به تشکیلات اعلام کرده بود که بابت اموال غرامت خواهد داد اما شخص رجوی این پیشنهادهای را نپذیرفت چون به دنبال خون بود.

**بخشعلی علیزاده:** رجوی از زمانی که دیکتاتور سابق عراق (صدام حسین) سرنگون شد، می دانست که دیگر جایش در عراق نیست و باید اشرف را تخلیه کند و به جای دیگری نقل مکان نماید. ولی با خیره سری و لجابت قصد داشت به هر قیمتی در اردوگاه مرگ اشرف بماند. زیرا با ارتزاق از خون افراد می شد آنجا را مدتی سر پا نگه داشت. هرگاه تعدادی در اشرف کشته می شدند یا مجروح می گشتند او با حيله گری توأم با حماقت تلاش می کرد چند صبحی بیشتر در آن کشتارگاه بماند. زیرا می دانست که اگر از اشرف خارج شود دیگر دوران یکه تازی های او به اتمام خواهد رسید و نخواهد توانست از مرزهای ایران برای انجام کارهای تروریستی بهره ببرد... به هر حال ۵۱ نفر در آن عملیات کشته شدند که رجوی با هوچیگری خاص خودش تلاش کرد تا خون آن ها را به گردن دولت وقت عراق بیاندازد تا خودش را از حسابرسی بین المللی مبری نماید ولی همگان می دانستند که مقصر و مسبب اصلی شخص مسعود رجوی بود که دستور ماندن آن افراد را داده بود.

**حمید محمد آتابای:** مسعود رجوی برای ادامه حیات خودش به خون احتیاج دارد. حتما باید انسان هایی کشته شوند تا مسعود رجوی به حیات خودش ادامه دهد، و کشته های ۱۰ شهرپور برای مسعود رجوی این ویژگی را داشت.

**رضا اسلامی:** اکثر افراد این واقعه با رجوی مخالفت داشتند و رجوی می خواست که از وجود آن ها خلاص شود.





## نماز و نیایش تروریست ها

بند نماز و این که اعضای سازمان حتماً نمازشان را بخوانند نبودند. شاخص مجاهد بودن و مسلمان بودن در تشکیلات مجاهدین انقلاب ایدئولوژیک و سایر مقولات ایدئولوژیک بود که از طرف رهبری فرقه تدوین و در اختیار اعضای سازمان قرار داده می شد و حسابرسی از اعضای سازمان نیز در همین راستا بود. روابط و مناسبات درون سازمان هرگز آن چیزی نبود که در بیرون از تشکیلات تبلیغ می شد.

از این که مجاهدین برای برگزاری نماز جماعت و انجام سایر امورات دینی و مذهبی روحانی نداشتند به شدت مایه تعجب اهالی منطقه بود و وقتی سازمان فهمید که نداشتن روحانی در برخورد با اهالی و به ویژه با سرعشیره های آن

بعد از سقوط صدام و با باز شدن پای اهالی منطقه به قرارگاه اشرف و در صحبت هایی که آن ها با مسئولین سازمان داشتند از این که مجاهدین خلق ادعای مسلمانی می کردند ولی در قرارگاهشان هیچ مسجدی وجود نداشت تعجب می کردند که تشکیلات بلافاصله تعداد بی شماری از اعضای فرقه را برای ساختن یک مسجد در خیابان ۱۰۰ قرارگاه اشرف بسیج کرد که در کمتر از یک ماه مسجدی با مناره های بلند و در کنار جاده ساخته شد. تا بیرونی ها آن چهره ای که از مجاهدین خلق در ذهنشان نقش بسته بود پاک شود.

... باید اسم این مسجد را مسجد ضرار گذاشت. چرا که آنچه که به محتوای فهم ایدئولوژیک مجاهدین خلق برمی گشت آن ها زیاد در قید و



ها در حل و فصل امورات دیگر به مشکل برمی خورد بلافاصله دستور داد ۳ - ۲ نفر از مسئولین سازمان ریش گذاشته و لباس آخوندی بپوشند.

در وسط نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا دعاهایی به نوبت و توسط اعضای فرقه خوانده می شد. کتاب دعا شامل جملات کوتاهی از صحبت های شخص رجوی به عنوان رهبر فرقه بود که بر اساس تاریخی که روی هر دعا نوشته شده بود می بایستی در آن روز مشخص و در وسط دو نماز خوانده می شد.

انتشار عکس تازه ای از نماز جماعت مجاهدین خلق در فضای مجازی، موجی از واکنش های منفی را در پی داشت. کاربران شبکه های اجتماعی با دیدگاه های مختلف این عکس را مورد نقد قرار دادند. از انتقاد به نفس نماز خواندن گرفته تا شیوه برگزاری نماز و شکل ظاهری نمازگزاران و ماهیت امام جماعت.

عده بیشتری از افراد، که می توانند بر باورهای دینی و سیاسی گوناگونی باشند، عکس مذکور را

نشانه روشنی از فرقه بودن تشکیلات مجاهدین خلق می دانند. لباس های متحد الشكل و حجاب اجباری زنان نمازگزار در مقابل لباس متفاوت و لوکس تر مریم رجوی، نظم بیش از اندازه همه شئونات تصویر، صحنه هایی از نظام های توتالیتر چین مائوئیستی، کره شمالی و غیره را به ذهن متبادر می کند.

چندی پیش ویدئویی از برگزاری مراسم عزاداری برای امام حسین (ع) در روز عاشورا توسط منافقین و با خوانندگی یک زن منتشر شد که واکنش های فراوانی را در پی داشت.

برگزاری مراسم شب قدر در ماه رمضان، خواندن دعای کمیل و ... از دیگر رفتارهای منافقانه این گروهک تروریستی بود که در سال های اخیر رسانه ای شده است؛ گروهکی که دستشان به خون ۱۷ هزار ایرانی بی گناه آلوده است و کارنامه سیاه آن ها با این رفتارهای نفاق آلود پاک نمی شود.



## تجربه اسارت در فرقه مخرب



**مهندس محمد رضا مبین** که تجربه ۱۰ سال حضور در فرقه رجوی را دارد و کارشناس ارشد مهندسی عمران است وضعیت افراد درون این گروهک را این طور روایت می کند:

"در هر فرقه ای مسئولین همواره رابط بین رهبر و اعضا هستند. در فرقه رجوی مسئولین حول سه محور فعالیت می کردند:

۱- گزارش تمام فعالیت های خود و افراد تحت مسئولیت شان به مسئول بالاتر و نهایتاً به رهبر فرقه

۲- آرام کردن افراد و متقاعد کردن آن ها به هر آن چیزی که رهبر فرقه می گوید.

۳- ممانعت از خروج اعضا از گروه

فرد به تدریج در تشکیلات متوجه تقابلات درونی خود می شود و همواره جنگی با درونش دارد که به آن تناقض می گوئیم. تناقض یعنی کارهایی که انسان در حال انجام آن هاست، فکر کند اشتباه است و همیشه نگران تراوشات طبیعی ذهن خود در برابر دستورات فرقه است. از طرفی احساس می کند همواره جمع می تواند ذهن او را بخواند و به تردیدها و طرح هایش پی ببرد. بنابراین همواره سعی می کند در محتوا تغییر کند تا خود را از تیررس اتهامات جمع برهاند؛ اما به رغم این تمایل به تغییر در هر فرد، همچنان خشونت در درون فرقه رجوی برای اعمال هم نوایی در بین اعضا و همچنین برقراری نظم تشکیلاتی استفاده می گردد و زندان ها برقرار است. براساس اعمال جبرهای تشکیلاتی، یک فرقه و گروه مانند یک دسته بزرگ پرنندگان، به هم متصل به نظر می رسند که با یکدیگر پریده و با همدیگر جیک جیک می کنند. عجیب این که هیچ نشانه ای از جبر و خشونت در این پرواز زیبای پرنندگان به چشم یک بیننده خارجی دیده نمی شود.



برای درک بهتر و بیشتر عملکرد فرقه ها، جالب است نگاهی به مواردی بیندازیم که برای افراد تازه جدا شده و البته برای خودم در بیرون فرقه تازگی داشت:

- موبایل و گوشی تلفن در تمامیتش
- پول خرج کردن (واضح تر این که برای تهیه چیزی دست در جیب کردن و پول دادن)
- نه گفتن به کسی
- آزادی پوشش و لباس
- آزاد فکر کردن
- خود بودن
- اختیار ساعات خواب و بیداری
- داشتن حق انتخاب در زندگی و کارهای روزمره
- داشتن حق دفاع از خود زمانی که مورد توهین قرار می گیرد.
- اختیار داشتن رفتارهای خاص خود
- احساس زنده بودن و نفس کشیدن
- غذا خوردن طبق میل و زمان بندی فردی
- راحت با هر کسی صحبت کردن
- احساس لذت از زیبایی ها
- تمایلات جنسی و ...

این ها تنها بخشی از آزادی هایی است که در اکثر فرقه های جهان، اعضا از آن ها محروم هستند. وضعیت ما در فرقه رجوی مانند زندانیانی در کشوری دیگر بود که حتی امکان بازدید افرادی از عفو بین الملل و صلیب سرخ جهانی برای کمک به ما وجود نداشت. با همه اعضای فرقه در اشرف مانند بچه ای ناتوان رفتار می شد و در اصل همه اعضا مثل قربانی بودند که گرفتار فرقه شده و راه برون رفتی نمی دیدند؛ رهبر فرقه دیکته می کند و اعضا هم صرفاً همین دستورها را اجرا می کنند.



جالب تر این که در مناسبات رجوی هیچ تولدی وجود ندارد؛ ولی مرگ زیاد است چون یک فرقه است. هیچ مرگی در فرقه رجوی، به طور رسمی به ثبت نمی رسد و اصولاً هیچ کدام از کارت های هویت معمولی جامعه در فرقه رجوی شناخته نمی شود و ارزش ندارند و هر کس فقط یک اسم مستعار را بدک می کشد و هویت مشخص و حقیقی اجتماعی ندارد، چرا؟ چون هر وقت که رهبر لازم دید به راحتی بتواند فرد مد نظر را معدوم نماید و حتی از خون او نیز به عنوان یک شهید مقاومت استفاده و ارتزاق کند. اغلب ما افراد جدا شده از فرقه تا مدت ها نمی دانیم با محیط خود چگونه برخورد کنیم. اعضای فرقه ها اغلب بعد از بیرون آمدن در خصوص این که چه کسی هستند و این که آیا فرد خوبی هستند یا نه دچار سردرگمی شدید می شوند.

به طور مثال یک زوج با پسر ۴-۳ ساله خود در سال ۱۳۷۵ چند روز مانده به نوروز ۱۳۷۶ وارد فرقه شدند، آن ها بدون هیچ اطلاعی از مناسبات فرقه وارد شده بودند و عضو گیرنده هم بدون دادن هیچ اطلاعاتی از طلاق درون مناسبات و نداشتن بچه، با فریب و نیرنگ آن ها را وارد مناسبات و قسمت پذیرش فرقه کرده بود. ابتدا آن ها را فوراً از هم جدا کردند و تنها بعد از چند مراجعت به داخل کشور،



نهایتاً نفرات فرقه موفق شدند پسر بچه را پیش مادر بزرگ برده و به او بسپارند. پدر و مادر نیز بعد از طلاق اجباری و چندین سال عذاب و شکنجه روحی نهایتاً آرام پدر این خانواده که هم اتاقی من در خوابگاه بود در عملیاتی مسلحانه در تهران نارنجک کشید و مادر با قلبی شکسته و روحی متالم از رنج سال های حضور فرقه و جدایی از پسرش نیز در سال ۸۳ یا ۸۴ از طریق صلیب سرخ و غفو رهبری ایران وارد کشور شده و به خانه پدری بازگشت! این یک مثال از هزاران نمونه بود که من خود از نزدیک شاهد آن بودم.



شاید تعجب کنید که فرمان قتل اعضا نیز از اختیارات رهبر یک فرقه محسوب می شود. فرمان قتل و به قول مسعود رجوی اعدام انقلابی عضوی که از گروه فرار کرده است و به قول او به رهبری خیانت کرده، در موارد متعددی ثابت و محرز شده است. شما فرض کنید وقتی به صورت علنی چنین حکمی را رهبر فرقه در حضور هزاران پیرو خود صادر می کند چه انعکاسی در جمع و اعضا ایجاد می کند، قطعاً در نشست های محرمانه و پشت پرده همه کسانی که جدا می شوند و سرنوشت خود را از چنین فرقه وحشتناکی جدا می سازند باید به مرگ محکوم شوند. ما اعضا در فرقه رجوی مانند کودکان و نونهالان رهبر بودیم. از ما انتظار می رفت بچه های حرف شنویی باشیم و به رهبر به عنوان همه چیزمان نگاه کنیم. حال خودتان قضاوت کنید که فرقه رجوی چه بلایی به سر جوان های این مملکت و خانواده های آن ها آورده و می آورد.

هر آنچه گفته شد تنها بخشی از جنایات این گروهک تروریستی آن هم با افراد و اعضای خود سازمان است. جنایات و عملیات مسلحانه ای که این گروهک به خصوص از اسفند ۵۹ تا شهریور ۶۰ مرتکب شدند به صورت آشکار مواضع تروریستی و خشونت آمیز آنان را بیش از پیش نمایان کرد. در طول آن چند ماه بسیاری از بزرگان نظام و انقلاب اسلامی را به شهادت رساندند؛ از جمله حادثه دفتر نخست وزیری و شهادت دو تن از یاران با وفای امام شهیدان رجایی و باهنر...





### کتاب ماهی و خنجر

▪ نوشته محسن کاظمی نژاد و مریم مقانی با ۲۷۴ صفحه در ۱۲ بخش با قطع رقعی توسط انتشارات سیمرغ هدایت منتشر شده است.

این کتاب داستانی برای روایت ترورهای سازمان مجاهدین خلق ایران در گرگان است که ماجرای آن در سال ۱۳۶۳ اتفاق افتاده است. در این کتاب در حد امکان فضای آن دوران، نحوه ترور و نحوه شناسایی منافقان در جهان داستانی تشریح شده است. آدم های این داستان قطعه کوچکی از پازل انقلاب اسلامی هستند که در سال ۶۳ توسط منافقین به شهادت رسیدند.

بخشی از این کتاب سرگذشت واقعی برادران شهید قنبرعلی و یوسف علی ستوده است که آذرماه سال ۱۳۶۳ به دست منافقان در مقابل مغازه پدرشان به شهادت رسیدند.





«شهید یوسفعلی ستوده» یکی از جوانان مذهبی شهر گرگان و متولد سال ۱۳۳۷ بود که قبل از پیروزی انقلاب فعالانه علیه رژیم شاه مبارزه کرد و بعد از انقلاب هم با عضویت افتخاری در کمیته های مردمی انقلاب به برقراری نظم و امنیت جامعه کمک شایانی کرد.

با آن که شغل اصلی و معیشتی «شهید یوسفعلی ستوده» لوله کشی ساختمان بود و در مغازه پدرش کار می کرد، ولی به عنوان یک نخبه مذهبی سیاسی در بین جوان شهر شناخته شده بود، او برای خدمت به مردم و دفاع از انقلاب اسلامی و مبارزه با جریانات ضد انقلاب تلاش های وافر می کرد، در تصرف و تعطیلی دفتر «حزب رنجبران» گرگان در سال ۱۳۶۰ نقش فعال، لیدری و هدایتگر داشت. («حزب رنجبران» از احزاب مائوئیست وابسته به کمونیسم چین و مخالف جمهوری اسلامی بودند.)

«شهید یوسفعلی ستوده» در دوره طاغوت به اتفاق دوستانش مخصوصاً با کمک برادر شهیدش- «قنبرعلی»- هیات مذهبی «مهدیه جوانان» را در محل امامزاده عبدالله گرگان تأسیس کرد و ضمن اجرای برنامه های مختلف از جمله دعاهای کامل، توسل، توبه و بیان مطالب آموزنده و برنامه های مفید دیگر، موجب تقویت روحیه مذهبی جوانان و افزایش دانش سیاسی آن ها علیه رژیم پهلوی می شد. به طوری که حتی یک بار او و برادر شهیدش توسط شهربانی گرگان احضار و جریمه شدند. علاوه بر این او در تظاهرات ها و مجالس انقلابی و پخش اعلامیه های سیاسی مشارکت داشت.

در ابتدای پیروزی انقلاب شهر گرگان معدن منافقین - سازمان مجاهدین خلق - شد، به همین جهت آن ها در اغلب مراکز مهم دولتی و حتی در برخی از نهادهای انقلابی و نظامی نفوذ کردند و به شیطننت پرداختند. به همین دلیل «شهید یوسفعلی ستوده» وقتی به عنوان یک چهره حزب اللهی و خط امامی وارد یکی از نهادهای مهم انقلابی شد و به استخدام آنجا درآمد، چندی بعد نفوذی های سازمان منافقین و امتی ها او را اخراج کردند.

«شهید یوسفعلی ستوده» یکی از جوانان مذهبی شهر گرگان و متولد سال ۱۳۳۷ بود که قبل از پیروزی انقلاب فعالانه علیه رژیم شاه مبارزه کرد و بعد از انقلاب هم با عضویت افتخاری در کمیته های مردمی انقلاب به برقراری نظم و امنیت جامعه کمک شایانی کرد.

بعد از پیروزی انقلاب «شهید یوسفعلی ستوده» با اتحادیه انجمن های اسلامی محلات و بسیج شهر گرگان نیز همکاری می کرد و سرپرست انجمن اسلامی مسجد سید الشهداء بود، «شهید یوسفعلی ستوده» به تربیت جوانان و نیروسازی برای آینده جامعه اهمیت می داد و در این راستا تلاش زیادی به عمل آورد. به همین جهت او در اوایل انقلاب گروهی به نام «سازمان رزمندگان اسلامی در راه حق» را



تأسیس کرد و به افشای جریانات انحرافی مخصوصاً افشای منافقین و اُمتی های شهر گرگان پرداخت و مدافع خط امام و آرمانه ای مردم ایران بود. او با دست خالی اقدام به انتشار اطلاعاتی های سیاسی می کرد.

نقش سیاسی فرهنگی «شهید یوسفعلی ستوده» آنقدر در گرگان برجسته بود که او دو بار توسط منافقین ترور شد، بار اول در تاریخ دوم آبان سال ۱۳۶۰ که مجروح و راهی بیمارستان شد، بار دوم روز چهارشنبه ۲۸ آذر سال ۱۳۶۳ بود که ساعت هشت و نیم صبح آن روز جلوی مغازه ابزار و یراق فروشی پدرش واقع در خیابان شهید رجایی با شلیک چند گلوله ترور شد و بلافاصله به شهادت رسید.

در آن لحظه برادر بزرگش به نام «شهید قنبرعلی ستوده» که در آنجا شاهد این جنایت بود با داد و فریاد به منافقین تروریست اعتراض کرد که در نتیجه او را هم فوراً ترور کردند و به شهادت رساندند.

ترور همزمان این دو جوان انقلابی در سال ۱۳۶۳ مثل توپ در فضای منطقه پیچید و مصیبت سنگینی برای خانواده اش و نیز برای جوانان انقلابی شهر و کلاً زیان سیاسی بزرگی برای جامعه بود، به همین جهت مردم در تشییع پیکر آن دو شهید و در مراسم و مجالس او به طور با شکوه شرکت کردند و جنایات منافقین را محکوم کردند.

محمود رحمتی از مدیران نشر سیمرغ هدایت (ناشر کتاب ماهی و خنجر) می گوید:

جایگاه موضوعات امنیتی و اطلاعاتی در حوزه ادبی - داستانی کم‌رنگ است و به دلایل گوناگون مورد غفلت قرار دارد.

مسائل مرتبط با ترورهای اوایل انقلاب و همچنین اغفال شدگان داعش، موضوعات مهمی است که تولید محتوا بر اساس آن می تواند مورد توجه نویسندگان قرار گیرد.





## فرقه رجوی و ترور خانواده ها

از ابتدای دهه ۱۳۶۰ هزاران خانواده ایرانی قربانی اقدامات تروریستی این گروه در مناطق مختلف ایران شدند. مجاهدین خلق با ترور تعداد بسیار زیاد و قابل توجهی از شهروندان ایرانی، منجر به وارد شدن صدمات روحی، روانی و مالی زیادی به آنان شدند. از آنجا که دامنه ترورهای مجاهدین خلق، هم مردان و هم زنان را در برمی گرفت، به خوبی می توان پی برد که با شهادت پدر یا مادر خانواده، چه فشارهای غیرقابل جبرانی در ابعاد مختلف بر اعضای خانواده به ویژه کودکان وارد می شد.

در موارد متعددی هم خانواده هایی به طور کامل قربانی ترورهای این گروه شدند. در موردی در استان گیلان در شمال کشور یک پدر به نام شاه گلادی الماسی به همراه دو فرزند جوان و کشاورز خود توسط این گروه ترور و شهید می شوند. در موردی دیگر یک خانواده عرب به نام بیت سالم، که همگی سوار بر موتورسیکلت پدر بودند هدف حمله مجاهدین خلق قرار می گیرند و هر چهار نفر آن ها که شامل پدر و مادر و دو پسر خردسال بودند دچار معلولیت بالا و دائم می شوند.

سایر شیوه های ترور مجاهدین خلق نیز ضد انسانی و غیرقابل تصور بود. در موارد متعدد مجاهدین خلق، سوژه ترور خود را با ورود ناگهانی به خانه وی و به رگبار بستن او در برابر چشمان اعضای خانواده اش هدف قرار می دادند. در یکی از این موارد در مشهد، تروریست ها با زدن زنگ خانه یکی از اهداف، و باز شدن در خانه توسط دختر قربانی، از وی می خواهند که از پدرش بخواهد تا برای دیدار با آن ها به جلوی در بیاید. پس از آمدن سوژه، مجاهدین خلق وی را در مقابل دخترش هدف گلوله قرار می دهند. این جنایات مشابه باعث وارد شدن لطمات روحی فراوان به اعضای خانواده به ویژه کودکان و زنان گردیده است.

رهبران مجاهدین خلق باید به خاطر جنایات هایی که در قبال خانواده ها و شهروندان ایرانی مرتکب شدند در دادگاه محاکمه شوند و برای کاهش لطمات روحی ناشی از رفتارهای ضد انسانی آنان در گذشته و حال که بنیان خانواده را نشانه گرفته اند اقدامات جدی صورت بگیرد.

کانون هایبیلیان

## ۳۵ سال در اسارت فرقه تروریستی مجاهدین خلق



آقای قادر ارمان در سال ۱۳۶۳ که برای داد و ستد به منطقه مرزی عراق رفته بود توسط مأمورین عراقی در منطقه مرزی دستگیر و به زندان منتقل می‌شود. آقای قادر ارمان طی مدت اسارتش در زندان‌های عراق بارها توسط مأمورین عراقی مورد آزار و شکنجه قرار گرفت، به نحوی که دو پایش شکست و مدت‌ها در بیمارستان بستری بود.

آقای ارمان علی‌رغم این‌که نامش در لیست صلیب سرخ جهانی به عنوان اسیر ثبت بود توسط «مخابرات» (اطلاعات عراق) به مجاهدین خلق تحویل داده شد. مجاهدین خلق نیز وی را در راستای اهداف وطن‌فروشانه‌شان به قرارگاه اشرف انتقال دادند. تا اسارت دیگری این بار از خائنین به وطن را تجربه کند.

علی‌رغم درخواست‌های مکرر آقای ارمان، مجاهدین خلق مانع از بازگشت وی به ایران شدند و نهایتاً هم بعد از سقوط صدام حسین و اخراج مجاهدین خلق از این کشور او را به همراه خود به کشور آلبانی بردند.

آقای ارمان می‌گوید: پس از انتقال اعضای مجاهدین خلق از عراق به آلبانی یک بار موفق به فرار شدم که متأسفانه توسط مأمورین آلبانی دستگیر و تحت فشارهای سران فرقه به زندان منتقل شدم. پس از مدتی از زندان آزاد شدم ولی همچنان بلاتکلیف و تحت نظارت گشتاپوهای رجوی در آلبانی بودم.

تا این‌که در بار دوم موفق به فرار از اردوگاه جهنمی فرقه رجوی در آلبانی شده و خودم را به ایران و نزد خانواده ام رساندم.



## زن، بردگی و اسارت

کنند! ... نمی شود شعار محکومیت و نفی تفکیک و جداسازی جنسیتی در وسایل نقلیه عمومی داد و بعد در مناسبات سازمان پمپ بنزین ها، سالن های غذاخوری و محل های کار زنان را از مردان جدا کرد؟! غیرقابل تصور است که شعار نفی جنسیتی داد ولی در مناسبات سازمان مردان به تنهایی حق ورود به اتاق های کار همکاران زن یا برعکس را نداشته باشند.

... مریم رجوی در شرایطی شعار زن، زندگی، آزادی سر می دهد که زنان عضو تشکیلات وی از حق مسلم تعیین همسر و امر مقدس ازدواج و حق طلاق محروم هستند! آن ها حتی حق تماس با فرزندان و خانواده و همسران خود که به دستور رجوی از آن ها جدا شده اند را ندارند....

داریوش قنواتی - خوزستان

مریم رجوی را می توان استاد تناقض گویی در شعار و مصداق کامل عدم صداقت و التزام در عمل دانست. موضع گیری های وی همواره انبوهی سؤال در ذهن مخاطبین ایجاد می کند. به عنوان مثال آن ها مریم رجوی را مورد خطاب قرار می دهند که چگونه می شود شعار جدایی دین از سیاست داد و از حکومت سکولار دم زد! ولی بعد دولت جمهوری دمکراتیک اسلامی را تبلیغ نمود؟! نمی شود از حق مسلم مردم ایران برای انتخاب آزادانه نوع حکومت آینده سخن گفت ولی پیشاپیش نوع حکومت آینده را جمهوری دمکراتیک اسلامی معرفی کرد! نمی توان از نه به حجاب اجباری صحبت کرد ولی اعضای زن مجاهدین خلق حق این را نداشته باشند که روسری های خود را چند سانت جابجا



## "خود" و "دیگری"

مجاهدین خلق سعی کردند تا در جزوه ها و نظرهایی که ارائه می کردند، در کنار تعریف هویت یک فرد مبارز به عنوان "خودی"، هویت "دیگری" را نیز تعریف کنند.

از نظر سازمان مجاهدین خلق هر فردی که مانند آن ها فکر نمی کرد، "دیگری" محسوب می شد؛ همچنین اعضای سازمان نیز موظف به اطاعت بی چون و چرا از دستورات بودند و اگر انتقادی از روش های سازمان می کردند، برای تنبیه بایکوت می شدند. مسئولان سازمان در زندان بلافاصله شخص منتقد را بایکوت می کردند و اجازه نمی دادند که هیچ فردی از اعضا با او ارتباط داشته باشد. سازمان به قدری به فرد فشار می آورد که او می آمد و اظهار پشیمانی می کرد یا این که اگر قدرت صبر و تحمل نداشت، ممکن بود به همکاری با ساواک روی آورد. در اینجا سازمان شروع به تبلیغ می کرد که دیدید که ما از اول گفته بودیم این آدم مشکوکی است و نباید به او اعتماد کرد.

روش بایکوت در برخورد با مخالفان در زندان یکی از شیوه های برخورد مجاهدین با مخالفان و منتقدان شان بود. سازمان در بیرون از زندان روش برخورد حذفی با منتقدان داخلی و بیرونی را در پیش گرفته بود. بر این اساس وقتی که سازمان تغییر ایدئولوژی می دهد و به مارکسیسم روی می آورد، حذف فیزیکی افرادی را که در برابر این کار ایستاده بودند در دستور کار قرار می دهد.

کارنامه مجاهدین خلق نشان می دهد که آن ها نه آموزه های دینی و اسلامی بلکه دستورات سازمان و اطاعت های بی چون و چرا را ملاک "خود" و "دیگری" قرار داده بودند. از اینرو سازمان هر فردی را که مانند آن ها فکر نمی کرد "دیگری" به شمار می آورد؛ همچنین اعضای را هم که نسبت به روش های آن ها انتقاد داشتند تبدیل به "دیگری" می کرد.

سید محسن موسوی زاده

پایگاه اطلاع رسانی پژوهشکده تاریخ معاصر

## ای کاش عباس پیش ما بود



خانواده گل ریزان و خانواده آقای فؤاد بصری

عباس گل ریزان، در زمان جنگ ایران و عراق به عنوان سرباز در جبهه حضور داشته که به اسارت نیروهای بعثی درمی آید. خانواده گلریزان می گویند عباس زمانی که در اردوگاه اسرای جنگی بود، گاه به گاه برایمان نامه ارسال می کرد تا این که چند ماهی از او بی خبر ماندیم و نامه ای دریافت نکردیم.

خانواده عباس که به شدت نگران وضعیت او شده بودند موضوع را از طریق صلیب سرخ پیگیری می کنند و متوجه می شوند که همچون تعدادی دیگر از اسرای جنگی، فریب عوامل مجاهدین خلق را خورده و به پادگان اشرف منتقل شده است.

انجمن نجات اراک





## فرقه چیست؟ ... شاخصه های آن کدامست؟

در حدیث مشهور پیامبر اکرم (ص) آمده است که امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد. شاید در این نگاه فرقه‌ها لزوماً معنای منفی نداشته باشند ولی امروزه وقتی از واژه فرقه استفاده می‌شود منظور گروه‌ها و جنبش‌هایی هستند که اعتقادات خاص و رفتارهای خاصی را از خودشان بروز می‌دهند که از نظر عموم مردم این نوع اعتقادات مورد پذیرش نیست و این نوع رفتارها ناهنجار به شمار می‌آید.

برخی جامعه‌شناس‌ها برای اشاره به فرقه‌ها از عنوان جنبش‌های نوپدید دینی استفاده می‌کنند. در جامعه ما بعضی وقت‌ها واژه فرقه استفاده می‌شود. البته اصطلاح جنبش‌های نوپدید دینی هم به کار می‌رود و اصطلاحات دیگری هم وجود دارد که گاهی با تساهل و تسامح به کار می‌رود.

وقتی به این تعریف دقت کنیم دلیل حساسیت بر فعالیت‌های فرقه‌ای در جوامع روشن می‌شود. دلیلش این است که فرقه‌ها اعتقاداتی را به مخاطبین خود منتقل می‌کنند و رفتارهایی از آن‌ها سر می‌زند که عادی نیست و غیرعادی است. این غیرعادی بودن می‌تواند در قالب یک ناهنجاری بروز کند یا باعث ایجاد شکاف‌هایی در جامعه، در خانواده یا در محیط‌های مختلف و آسیب‌هایی فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و حوزه‌های مختلف بشود.

از این جهت در جوامع مختلف فرقه‌ها را آسیب به شمار می‌آورند و در جامعه ما هم که یک جامعه اسلامی است و نسبت به جوامع دیگر چهارچوب‌ها و ضوابط محدودتری داریم که افراد بخواهند از این چهارچوب‌ها خارج شوند حساسیت‌ها روی فعالیت‌های فرقه‌ای و ساختارشکنی بیش از سایر جوامع است. در کشورهای دیگر، فرقه‌هایی که نسبت به جریان مسیحیت انتقاد دارند یا علیه جریان مسیحیت شکل گرفتند یا فرقه‌هایی که با رویکردهای مختلف شکل گرفتند هر کدام آسیب‌هایی را ایجاد کردند و دولت‌ها و حکومت‌ها و حتی خود مردم نسبت به این‌ها حساسیت خاص خودشان را دارند. البته این گونه نیست که همیشه فرقه‌ها در چهارچوب‌های دینی خودشان را تعریف کنند. برخی اوقات فرقه‌ها خارج از مسائل دینی فعالیت می‌کنند و از این جهت باید به این نکته دقت کرد.

### مهم‌ترین شاخصه‌های یک فرقه:

- ۱- دارای یک رهبر مستبد است، یعنی یک مرکزیت و رهبری دارد.
- ۲- فرقه‌ها دارای ساختارهای سلسله‌مراتبی هستند. یعنی این‌طور است که در رأس آن رهبر هست، بعد حلقه اول و دوم و سوم وجود دارد.
- ۳- از تکنیک‌های خاصی برای مغزشویی یا مجاب‌سازی استفاده می‌کنند و این یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی است که در جریان‌های فرقه‌ای می‌افتد و یکی از آسیب‌های جدی همین‌جا شکل می‌گیرد. افراد



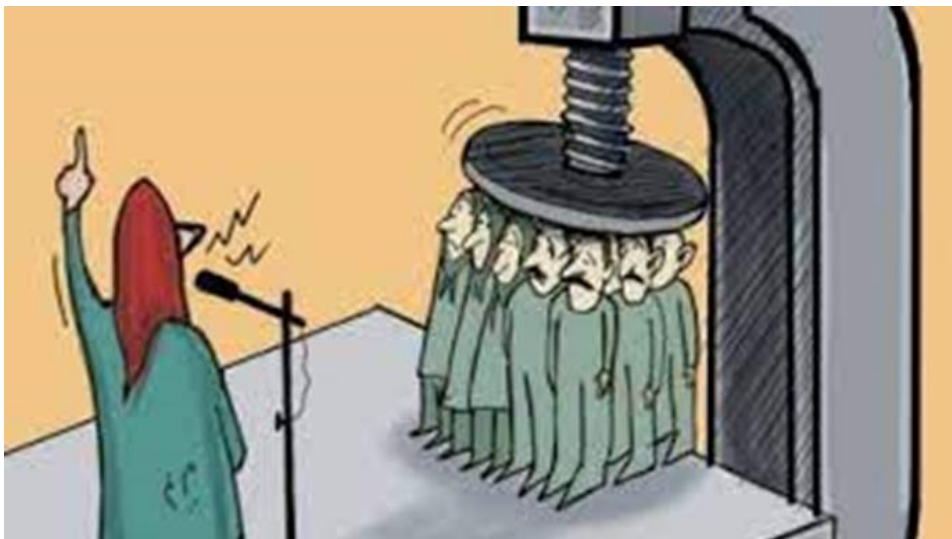
اساساً قدرت انتخاب خودشان را از دست می دهند و اختیار فکری شان را در اختیار رهبر فرقه و اعضای اصلی فرقه قرار می دهند و خودشان دیگر ارزیابی مشخصی از کاری که صورت می گیرد ندارند. فرقه ها برای مغزشویی راهکارهایی را پی می گیرند از جمله این که از راهکار فریب استفاده می کند؛ یعنی ظاهر فرقه را به گونه ای می آریند ولی واقعیت ها را در پس پرده نگه می دارند، افراد آن ظاهر را می بینند و به فرقه جذب می شوند. به تدریج که جذب فرقه شدند حتی اگر به آن باطن هم آشنا شوند دیگر به این راحتی پس نمی زنند. یکی دیگر از اتفاقاتی که در فرقه ها می افتد ویژه سازی است؛ یعنی رهبران فرقه به مخاطبین و اعضای تشکیلات خودشان این طور القا می کنند که شما متفاوت هستید، شما ویژه هستید چون خاص هستید، تنها گروه نجات یافته شما هستید.

۴- ایجاد ترس: اعضای فرقه همیشه از رهبر فرقه و ارکان فرقه ترس دارند و حتی برای خودشان حق اعتراض قائل نیستند و به خودشان اجازه اعتراض نمی دهند.

۵- بمباران عشق و کنترل روابط: یعنی تلاش می کنند مخاطبین خودشان را از هر جهت به لحاظ عاطفی تأمین کنند، دوستی هایشان را سازماندهی کنند؛ چون وقتی افراد جذب فرقه ها می شوند خیلی از اوقات از خانواده های خودشان جدا می شوند لذا باید این جایگزین ها صورت بگیرد و این ها برای این موضوع برنامه ریزی های دقیقی انجام می دهند.

۶- فرقه ها اطلاعات اعضای فرقه را به دقت کنترل می کنند و این طور به اعضا تلقین می کنند که همه چیز در اختیار ماست، ما می دانیم شما دارید چه کار می کنید.

خبرگزاری مهر - محسن یوسفی کیا





## رجوی: من اجازه ندادم کسی در سازمان اعدام شود.

فرقه رجوی که استراتژی اش مبتنی بر جنگ مسلحانه است لاجرم خمیرمایه تمام اصول و تاکتیک هایش خشونت و نابودی است. در دهه هشتاد میلادی اکثر گروه های چپ ایرانی که در نوار مرزی ایران و عراق در کردستان بودند نیروهایشان همواره دستخوش کشت و کشتارهای درون گروهی و تصفیه فیزیکی بودند و رهبران و مسئولانشان خیلی راحت با یک برچسب نفوذی فردی را اعدام صحرایی می کردند.

رجوی بارها مطرح می کرد که علی رغم حق مشروع و قانونی مان من اجازه ندادم کسی در سازمان اعدام شود. که البته این یک دروغ بود و برای این که خودش را در اذهان نیروها از همه ی رهبران سایر گروه ها بالاتر جلوه دهد این دروغ را مطرح می کرد. به باور همه نیروهایی که از این فرقه جدا شده اند اعدام کردن از زندگی با اعمال شاقه در درون فرقه خیلی راحت تر بود.

برخلاف ادعای رجوی که در فرقه اش اعدام نیست، کشته شدن آن تعداد از افراد که در زندان های سال ۷۳ در قرارگاه اشرف در عراق زیر شکنجه جان دادند اسمش چیست؟

ده ها نفری که برای زهر چشم گرفتن از سایرین در مرز و پشت میدان مین ها رها کردند که متأسفانه اکثریت آن ها شب تاریک بدون کمترین اطلاعات و تجهیزاتی روی مین رفتند و کشته یا نقص عضو شدند اسمش چیست؟

وقتی دادگاه چند هزار نفره برگزار می کردند و باید صدها نفر روی یک نفر تف نمایند و سیلی بر بناگوش آن بینوایی که درخواست جدا شدن کرده است بزنند اسمش چیست؟ ده ها مورد خودکشی در درون فرقه اعم از زن و مرد و پیر و جوان که جانشان به لبشان رسیده بود اسمش چیست؟ دستور کشتن جدا شدگان و ترور شخصیتی آن ها و تعقیب و مراقبت مستمر جدا شده ها و ضرب و شتم های وحشتناک توسط گزمه های فرقه رجوی حتی در همین اروپا اسمش چیست؟

عیسی آزاده



## عاطفه و نهاد خانواده

یکی از کارکردهای مهم نهاد خانواده، عاطفه و همراهی است. نیازهای عاطفی را می توان یکی از ضروری ترین نیازهایی دانست که از آغاز حیات تا انجام زندگی بشر، با انسان همراه است. بی شک، هیچ انسانی را نمی توان یافت که از محبت گریزان باشد و از مهر و محبت دیگران خود را بی نیاز بداند. انسان در همه مراحل حیات، خویشتن خویش را به مهر و محبت دیگران نیازمند می بیند. اصولاً یکی از عوامل مهمی که انسان را به سوی ازدواج و تشکیل خانواده سوق می دهد، همین نیاز به عاطفه و همراهی دیگران است. پیدایش رابطه عاطفی میان زن و مرد است که آن دو را دلسوز و یار و حامی یکدیگر قرار می دهد، به گونه ای که به جرأت می توان گفت: «نیرومندترین عامل دوام و رشد خانواده، عاطفه و محبت اعضای خانواده به یکدیگر است. بنابراین، به حکم عقل، اگر زندگی خانوادگی ضرورت داشته باشد، بهترین عامل برای استحکام و بقای آن، برانگیختن عواطف متقابل افراد خانواده نسبت به یکدیگر است.» خانواده محیطی است که اعضا در آن نیازهای عاطفی خویش را برآورده می سازند. هرچند عاطفه و همراهی را می توان در محیط های اجتماعی مختلف، کم و بیش احساس کرد، اما پایایی، بی پیرایگی و صداقت عواطف و احساسات در کانون خانواده نمودی روشن تر دارد. عواطف انسانی در محیط خانوادگی بهتر رشد کرده و روح اعضا، به ویژه کودکان را با حرارت محیط فطری و طبیعی، نرم و ملایم می سازد. خانواده محبت مورد نیاز اعضا را به آسانی در اختیارشان می گذارد؛ چیزی که در بیرون از فضای خانواده کمتر می توان بدان دست یافت. ضرورت کارکرد عاطفه و همراهی، زمانی روشن تر می شود که بدانیم محبت، عاطفه و مهربانی، زمینه ساز رشد و شکوفایی بهتر و بیشتر استعدادهای انسانی است. از آن رو که عاطفه و همراهی، یک نیاز انسانی است که نهاد خانواده آن را برآورده می سازد، بحث از این کارکرد برای همه اعضای خانواده قابل طرح و بیان است؛ یعنی



هم در مورد عاطفه بین همسران با یکدیگر و هم عاطفه و همراهی پدر و مادر با فرزندانشان و هم در رابطه با دیگر اعضای خانواده، قابل طرح است، هرچند تکیه ما در این نوشتار بیشتر بر روی جریان این کارکرد در رابطه با همسران خواهد بود. اسلام با درک واقعیت های زندگی انسان و توجه به نیازهای روانی او، بر جریان کارکرد عاطفه و همراهی در خانواده تأکید کرده است. در نگاه اسلام، اساس زندگی خانوادگی بر عاطفه و محبت بنا شده است. قرآن کریم رابطه زن و شوهری و تشکیل خانواده را مایه سکون و آرامش زن و مرد دانسته و آن را نشانه ای از عظمت و قدرت خداوند برمی شمرد: (وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (روم: ۲۱)؛ یکی از نشانه های او آن است که برای شما از جنس خودتان، همسرانی آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید. و در میان شما مودت و مهربانی را برقرار نمود. در این امر نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند. در این آیه رسیدن به آرامش روانی، کارکرد ازدواج و تشکیل خانواده دانسته شده است. گویا دوری از تشکیل خانواده و زندگی در تجرد، همواره قرین با اضطراب و تشویش خاطر است و این تشویش را فقط تشکیل خانواده و انس با همسر، به آرامش تبدیل خواهد کرد. «این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند، به طوری که هریک بدون دیگری ناقص است و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.» آن گونه که از این آیه استفاده می شود، اسلام، بنیان خانواده را بر دو رکن اساسی مودت و رحمت می داند. در نگاه اسلام، سنخ فضایی که همسران می خواهند در پرتو آن زندگی نوین خود را آغاز نمایند، به گونه ای است که انسانیت انسان در آن شکوفا می شود. در این فضا دیگر برای منفعت طلبی شخصی و طمع ورزی فردی و پیروی از هوا و هوس و غرایز حیوانی، جایی وجود ندارد. روشن است که در چنین فضایی، زن و شوهر، نیازهای عاطفی و روانی یکدیگر را برآورده می سازند و سبب ساز پیوندی استوار و رابطه ای محکم بر پایه مودت و رحمت خواهند بود. علامه طباطبایی در خصوص دو واژه «مودت» و «رحمت» چنین می نویسند: مودت تقریباً به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد... و رحمت به معنای نوعی تأثیر نفسانی است که از مشاهده محرومیت محرومی که کمالی ندارد و محتاج به رفع نقص است، در دل پدید می آید و صاحب دل را وادار می کند به این که در مقام عمل برآید و او را از محرومیت نجات داده و نقصش را رفع کند. یکی از روشن ترین جلوه گاه ها و موارد خودنمایی مودت و رحمت، جامعه کوچک خانواده است؛ چون زن و شوهر در محبت و مودت ملازم یکدیگرند.



## عاطفه ممنوع

رجوی ها اعضای گرفتار در فرقه را از خانه و خانواده هایشان در ایران، از ادامه تحصیل و کار، از کشورشان، از همسران شان، از فرزندان شان و از بسیاری از حقوق و علایق مشروع جدا کرده بودند. با این حال آن ها توان این را نداشتند که ببینند اعضای فرقه نسبت به هم رابطه عاطفی و دوستانه داشته باشند. اواخر سال ۱۳۷۹ بود که به اعضا گفتند برای دیدن یک نوار نشست مریم قجر (رجوی) با تعدادی از مسئولین سازمان به کانکسی (بنگالی) که مشخص شده بود بروند. این نوار برای همه نبود و در آن زمان تا سطح فرماندهان دسته پخش می شد. در این نوار مریم به رابطه عاطفی بین اعضا اشاره و جملاتی با این مضمون گفت: "شما نباید رابطه عاطفی با دیگر اعضا داشته باشید، عاطفه شما فقط باید معطوف به مسعود باشد. در غیر این صورت عاطفه یک چیر کثیف بورژوازی است."

بورژوازی یعنی سرمایه داری و رجوی ها هنوز در ظاهر مدعی بودند که با امپریالسیم که اوج بورژوازی است و کشورهای غربی به سرکردگی آمریکا آن را نمایندگی می کردند در حال مبارزه هستند. وصل کردن یک خصلت به بورژوازی به این معنا بود که با آن خصلت به شدت باید برخورد شود.

به این ترتیب رجوی ها همه گونه ارتباط عاطفی فرد با دنیای بیرون را حرام و ممنوع اعلام کردند. تا آن زمان هیچ عضوی حق نداشت احساس و عاطفه ای نسبت به پدر، مادر، زن، فرزند و سایر بستگان داشته باشد. اما از آن پس اعضای فرقه حتی از داشتن رابطه دوستانه و عاطفی با هم نیز منع شدند. به قول مریم همه عاطفه و علاقه و عشق افراد بایستی از آن رهبری عقیدتی یعنی مسعود باشد و هیچ کس

چه در خفا و چه در آشکار حق هیچ کاری به منظور برقراری ارتباط عاطفی با غیر از مسعود رجوی را نداشت. این موضوع شامل همه می شد، زن و مرد، مسئول و تحت مسئول، . . . حتی اگر اعضا در درون به این موضوع اعتقاد نداشتند باز هم مجبور به پذیرفتن آن بودند. اگر مسئولین فرقه متوجه می شدند که فردی خلاف این رفتار می کند شدیداً در نشست جمعی با او برخورد می کردند که بعضاً این برخوردها منجر به توبیخ و تنبیه بدنی هم می شد.

این بخشی از آزادی مورد ادعای رجوی ها است. آن هم تازه برای کسانی که مریدش بودند. آیا چنین تفکری برای مردمی که حتی در حد کم با او زاویه داشته باشند، ذره ای حق آزادی قائل خواهد بود؟

ایرج صالحی

## اصغر جان ما چشم انتظارت هستیم



علی اکبر باباعلی و سرکار خانم بتول بوبه تام، پدر و مادر اصغر

پسرم در روزهای آخر پایان خدمت سربازی اش در جبهه های جنگ ایران و عراق، اسیر ارتش رژیم بعثی عراق گردید و قبل از تبادل اسرای جنگی از اردوگاه های عراق به اردوگاه های فرقه رجوی انتقال داده شد. حدود ۳۴ سال است که پسرم نتوانسته هیچگونه ارتباطی با خانواده خود برقرار کند.

انجمن نجات البرز



## دکتر تقی، دکتر شکنجه شده ها در اشرف

... آقای محمد رضا مبین در قسمتی از خاطرات زندان و شکنجه شدن خود در فرقه رجوی از شخصی به نام دکتر محمد تقی یاد می کند و افسوس می خورد که نام اصلی او را نمی داند:

"... من را بعد از نزدیک به یک ساعت بازجویی همراه با ضرب و شتم و بی هیچ دفاعی، روانه سلول انفرادی کردند، وسط سلول هم دو نفر ریختند و با پوتین و مشتی تا می توانستند زدند، درب را بسته و حوالی ساعت ۱۲ نصف شب پیکر نیمه جان مرا رها کردند. سرم، کمرم، پاهایم به شدت درد می کرد، تب شدیدی داشتم، شاید نزدیک به ۴۰ درجه تب داشتم، نصف شب بود که درب سلول باز شد و نگهبان هر چقدر مرا صدا کرد، نتوانستم جواب بدهم، فقط ضجه می زدم و می نالیدم، درب را بسته و رفت، بعد از حدود نیم ساعت دکتر محمد تقی، امدادگر پذیرش که او را می شناختم، وارد شد، وضعیت مرا که دید سری تکان داد و گفت سریع آب بیاورید، او در آن لحظه برایم نقش فرشته نجات را داشت، دو آمپول زد و دو سه قرص هم داد که باید همانجا می خوردم، هر چقدر گفتم به خدا دکتر تقی، من بی گناهم، این ها بی خودی مرا در این اتاق انداختند. دستانش را گرفتم و گفتم مرا از اینجا بیرون ببر، فقط گفت: کاری از من ساخته نیست، به خدا توکل کن. التماسش کردم، چشمانش پر شد از اشک، اما سریع به خودش مسلط شد. من در چهره اش دیدم که او هم مثل من برده ای بیش نیست و اسیر در دستان این ظالمان. به آرامی دستم را فقط فشرد و با صدایی خیلی آرام، طوری که نگهبان دم درب نشنود، گفت مواظب خودت باش و رفت. هنوز گرمای دستانش که دو دست من را گرفته بود را حس می کنم. فردای آن روز دوباره برای ویزیت من آمد، باز هر چقدر التماسش کردم، گفت: مسعود (اسم مستعار من در پذیرش بود) لطفاً با من حرف نزن، برایم مشکل ایجاد می شود. گفت: باید تحمل کنی، من هم به تو سر می زنم و رفت. چشمان دردمند دکتر تقی، از خیلی چیزها حکایت می کرد.

نزدیک به ۷ - ۶ ماه من در این زندان انفرادی با شرایط بسیار سخت ماندم، هر بار که مریض می شدم، دکتر تقی می آمد و قرصی، چیزی می داد و می رفت. یک بار هم که حمید در سلول بغلی رگ دست هایش را زد، او را آورده بودند. یک بار دیگر که کوروش بچه سنندج را در اتاق حسابی مورد ضرب و شتم قرار دادند و او را بی هوش لای پتو پیچیده بودند، باز هم دکتر تقی بالای سرش آورده شده بود. خلاصه در این زندان، هر مورد پزشکی پیش می آمد، فقط او را می آوردند.



بعدها که از زندان خلاص شدم و به مناسبات برده شدم، دو سه بار که پیش دکتر تقی برای سرماخوردگی و ... می رفتم، فقط به چشمانم نگاه می کرد، نگاهی پرمعنا و همدردانه. دکتر تقی که تنی سالم و ورزشکار داشت، با وجود سنی نزدیک به ۵۵ سال، باز هم قوی و پر انرژی بود.

دو یا سه سال بعد، یک شب در تلویزیون سازمان اعلام کردند که او در اثر سکته قلبی فوت شده است، تمام خاطرات زندان در اشرف، مثل برق از جلوی چشمانم گذشت. هرگز کسی به مراسم او برده نشد. در سکوت و بی خبری او را دفن کردند و تمام اسراری که می دانست نیز با او زیر خروارها خاک مدفون شد. من که چهره اصلی شکنجه گر مجاهدین خلق را دیده بودم، مثل روز برایم روشن بود که دکتر محمد تقی را در یکی از همان سلول های انفرادی شکنجه کردند و به قتل رساندند.

انجمن نجات آذربایجان شرقی



## رمان "یکی میان زندگی ما راه می رود"

نویسنده: خانم سمیه عالمی

ناشر: سوره مهر      سال نشر: ۱۳۹۹      تعداد صفحات: ۳۷۶

این رمان پیوند میان جنگ، فاجعه مکه در سال ۱۳۶۶، مأموریت های سازمان منافقین و عوامل داخلی و خارجی آنان است که تلاش موفق و نمونه قابل ارجاعی از کار درآمده و نشان از تلاش بسیار نویسنده و مطالعات عمیق و گسترده او برای آشنایی با فضای آنچه خلق کرده دارد.

## تفاوت های اصلی بین بردگان قدیم با اعضای دربند در فرقه ها

برده های قدیم می دانستند که اسیرند، سرکوب شده اند و تحت ظلم و اجبارند، آن ها می توانستند زنجیرهای خود را دیده و درد شلاق را روی پوست خود لمس کنند. آن ها می فهمیدند که آزادی از آن ها سلب شده است، بنابراین، به خاطر اسارت خود می گریستند، شب ها به یاد خانواده و دوستان خود به خواب می رفتند و آرزوی دوباره آزاد زیستن را در فکر و روح خود پرورش می دادند و برای دستیابی به آن با تمام توان مبارزه می کردند.

در حالی که بردگان جدید احساس نمی کنند که آزادی از آن ها گرفته شده و صبح تا شب از جانب رهبر فرقه استثمار می شوند؛ زنجیرهای آن ها نامرئی است، ضربات شلاق آن ها روانی است و روح شان را می آزارد، و در اغلب موارد خود آنان شکنجه گر و زندانبان خود شده اند. آن ها مجبورند به گذشته فکر نکنند و از دست دادن خانواده و دوستانشان را به فراموشی بسپارند. آن ها دیگر خواست و آرزویی ندارند، خود، فردیت، هویت، اعتماد به نفس و انگیزه ی از خود در آن ها رو به محو شدن است، از این رو، آن ها نه می توانند امید و آرزوی آزادی داشته باشند و نه می توانند خود را از قید بندگی رها سازند، حتی اگر درب های زندان آن ها گشوده باشد.

کتاب فرقه های تروریستی و مخرب

نوعی برده داری نوین

دکتر مسعود بنی صدر

صفحه ۶۳۸





**E.MAIL:info@nejatngo.org**

**WWW.NEJATNGO.ORG**

---

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹